



این نوشته در سه زمینه شکل‌بندی شده است:

- ۱- بنیان‌های تئوریک در تحلیل تاریخی
 - ۲- نگاهی تاریخی
 - ۳- برخورد کمونیست‌ها به مبارزات کنونی طبقه کارگر
- *****

۱- بنیان‌های تئوریک در تحلیل تاریخی

در ساختار سرمایه‌داری تنها طبقه‌ای که رسالت درهم کوبیدن این نظم پوسیده را دارد و بنای ساختار اجتماعی نو و مترقی - سوسیالیسم - و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بر عهده اوست، طبقه کارگر است. این وظیفه نه بر مبنای درخواست‌های رو بنائی، مثل ضرورت مبارزه با شیوه تفکر مذهبی، یا مبارزه علیه فاشیسم، تعیین می‌گردد و نه بر مبنای احساس انقلابی علیه محدودیت‌های فرد و یا قشر خاصی در جامعه، بلکه بر مبنای جایگاه اجتماعی - تاریخی این طبقه در تولید نعم اجتماعی‌ست، در مناسبات و شیوه تولید است.

در ساختار سرمایه‌داری نیروهای مولده عبارتند از ۱- نیروی کار. ۲- ابزار تولید. ۳- مواد خام و ۴- فن آوری در تولید.

رشد گام به گام نیروهای مولده به آشتی ناپذیر شدن این نیرو با روابط تولیدی یعنی رابطه تملکی بین کارگر و سرمایه‌دار (کار و سرمایه) می‌انجامد.

اگر به نیروهای مولده توجه کنیم، سرمایه‌دار جزو نیروهای مولده به حساب نمی‌آید. سرمایه‌دار فقط ابزار تولید را که تجسم یافته ثروت تولید شده توسط کارگران است، تصاحب کرده و نیروهای مولده را برای استثمار هر چه بیشتر و تحکیم ساختار سرمایه‌داری، سازماندهی می‌کند. لذا تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار، تضاد اساسی ساختار سرمایه‌داری را می‌سازد که با درهم کوبیدن و سرنگون کردن حاکمیت آن توسط طبقه کارگر، شرایط برای محو طبقات فراهم می‌گردد.

در نتیجه سرمایه‌دار در رابطه با نیروهای مولده، پدیده‌ای زائد و انگلی‌ست. خود نیروهای مولده قادر به سازماندهی خود و تولید هستند و احتیاجی به طبقه زالو صفتی بنام سرمایه‌دار ندارند. لذا تضاد سرمایه و کار در تمام دوران سرمایه‌داری تضاد اساسی و تعیین کننده‌ایست که بر روند حوادث مهر می‌زند. اعتراضات، اعتصابات و درگیری‌های خیابانی میلیاردها کارگر و دیگر زحمتکشان با نیروهای مسلح سرمایه‌داری بیان این تضاد عینی در این لحظه تاریخی - جهانی‌ست. بر مبنای آمار سازمان بین‌المللی کار جمعیت جهان در سال ۲۰۲۵ حدود ۸,۳ میلیارد نفر برآورد شده است. از این تعداد حدود ۳,۸ میلیارد نفر شاغل هستند که در سال ۲۰۲۵ حدود ۵۴ درصد از شاغلین یعنی تقریباً ۲ میلیارد نفر را مزد بگیران تشکیل می‌دادند. این تعداد در بخش صنعت، کشاورزی و خدمات مشغول‌اند. اگر جمعیت خانواده کارگران را به طور متوسط ۳ نفر فرض کنیم، ۶ میلیارد نفر از کل جمعیت جهان را کارگران و خانواده‌هاشان تشکیل می‌دهد. این نیروی عظیم، مترقی و تاریخ‌ساز در مقابل سرمایه‌داری قرار گرفته است و باید آن را از صحنه زندگی بروباند.

۲- نگاهی تاریخی

طبقه کارگر در طول تاریخ خود سه بار تبدیل به طبقه‌ای برای خود شد و سه بار قدرت سیاسی را در قلمروهای مختلف به دست آورد: پرولتاریای متشکل انقلابی در کمون پاریس ۱۸۷۱ به مدت دو ماه، در اتحاد شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳ و در چین سوسیالیستی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ دیکتاتوری خود را بر بورژوازی اعمال می‌کرد و تأثیرات مثبت و عمیقی بر روند تاریخی مبارزه طبقاتی برجای نهاد. این دیکتاتوری‌های پرولتری در اثر عوامل زیر فرو ریختند، دوباره سرمایه‌داری بر این کشورها دست یافت و دیکتاتوری خود را غالب کرد:

۱- کمون پاریس به علت عدم هوشیاری و مواضع سست برخی رهبران کمون (بلانکیست‌ها و باکونینیست‌ها) نسبت به بورژوازی فرانسه و در عین حال محاصره پاریس توسط هارترین جناح‌های بورژوازی فرانسه و آلمان شکست خورد و تجربیات گرانبهائی برجای نهاد که توسط مارکس جمع بندی شده است.

۲- پس از انقلاب اکتبر، جنگ داخلی گروه‌های متحد سرمایه‌داری علیه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی شروع گردید. این بورژوازی با تکیه بر تهاجم ۱۴ دولت امپریالیستی به خاک شوروی، باعث کشتار میلیون‌ها نفر که در بین آن‌ها صدها هزار بلشویک جان برکف فداکاری می‌کردند و ویرانی‌های بسیار گسترده کارخانجات تولیدی، شهرها و روستاها و بروز قحطی‌های خانمان برانداز گردید. بورژوازی داخلی و متهاجمین خارجی شکست خوردند ولی کشور شوروی به کشوری ویران، قحطی زده و مملو از بیماری‌های مرگبار مثل تیفوس و طاعون تبدیل گردید. در جریان بازسازی اتحاد شوروی توسط توده‌های کار و زحمت به رهبری حزب بلشویک و در رأس آن استالین، دو واقعه مهم شرایط بغرنجی را به وجود آورد:

۱- تبدیل تروتسکی، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک، به یک جاسوس مخفی فاشیست‌های حاکم در آلمان در ۱۹۲۳ و

۲- مرگ نابهنگام لنین در ۱۹۲۴.

با وجود شکست تئوری پوچ تروتسکی مبنی بر "عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" و اخراج او از کشور در سال ۱۹۲۷، ولی توطئه‌ها و خرابکاری‌های ویرانگری در تولید توسط تروتسکیست‌ها و دیگر جاسوسان آلمانی، فرانسوی و انگلیسی سازمان داده می‌شد.

کشتار هزاران کمونیست و مردمان انقلابی اتحاد شوروی و کمونیست‌های ملل دیگر که در اتحاد شوروی زندگی می‌کردند توسط یشوف رئیس NKWD و عضو دفتر سیاسی حزب بلشویک و جاسوس مواجب بگیر گشتاپو، زیر ساتر پاکسازی ضد کمونیست‌ها که توسط سفیر آلمان در مسکو هدایت می‌شد، ضربات سهمگینی را بر رشد نیروهای مولده، پیش برد سیاست انقلابی کمیته مرکزی و صنعتی شدن وارد می‌آورد.

در جنگ جهانی دوم ۲۰ میلیون از مردمان شوروی به ویژه اعضای حزب بلشویک کشته شدند. جای خالی این اعضا را کولاک زاده‌هائی گرفتند که از شرایط آشفته جنگی استفاده کرده و به داخل حزب سریده بودند. اولین اقدام آن‌ها انتقام گرفتن از کسانی بود که به آن‌ها انتقاد می‌کردند. با فروکش شیوه انتقاد و انتقاد از خود از پائین حزب به بالا، بوروکراسی رشد کرد عناصر سرمایه‌داری زخم خورده در حزب بسیار شدند و سرانجام با یاری نماینده بورژوازی غضبناک و شکست خورده یعنی خروشچف، استالین را کشتند و قدرت سیاسی را کسب کردند.

۳- انقلاب دمکراتیک چین در یک کشور فلاحی قرون وسطائی به ثمر نشست. سرف‌ها به دهقانان صاحب زمین تبدیل شدند، یعنی به خرده بورژوازی کشاورزی. این خرده بورژوازی به لحاظ طبقاتی بسیار حریص و عقب مانده است. حزب کمونیست چین در پروسه بعدی سعی در اشتراکی کردن زمین نمود و این دهقانان در کمون‌های دهقانی وارد شدند. فرزندان آن‌ها در شهرها تبدیل به کارگر عادی و کارگر صنعتی گشتند و در حزب کمونیست عضو شدند. این کارگران و اعضای جدید حزب، نمایندگان غیر قابل لمس و نا محسوس بورژوازی در حزب بودند. این اعضا که بسیار هم فعال بودند توانستند به مراکز کلیدی و بالای حزب راه یابند و بنیانگذار خطوط انحرافی بسیاری در درون حزب کمونیست چین گشتند. مائو تسه‌دون درباره مبارزه درون حزبی می‌گوید: ما بورژوازی را از قدرت ساقط و ابزار تولید را اشتراکی کرده‌ایم. در جامعه، بورژوازی دیگر ظاهراً حضور ندارد. ما کجا باید دنبال بورژوازی بگردیم؟ و خود جواب می‌دهد: در رأس حزب کمونیست چین نشسته‌اند. (نقل به معنا) انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی دقیقاً علیه این بورژوازی کلید زده شد. مرگ مائو تسه‌دون نیز این انقلاب را نیمه کاره گذاشت و بورژوازی قدرت را از کف پرولتاریا بیرون آورد و بر حزب کمونیست چین مسلط شد و این کشور بعد از چند سال به کشوری امپریالیستی با ماسک سوسیالیسم تبدیل گردید.

مبارزات کارگران در شوروی و چین در حال استحاله، با وجود قهرمانی و دادن قربانیان بسیار سرکوب گردید.

تبدیل دو کشور بزرگ سوسیالیستی به کشورهای امپریالیستی، پرولتاریای جهان را با گام‌های بلند عقب راند، سردرگمی ایدئولوژیک و سیاسی عظیمی را به وجود آورد. تهاجم بورژوازی این کشورها با ماسک سوسیالیستی به پرولتاریا، بدبینی گسترده‌ای در بین طبقه کارگر بین‌المللی نسبت به سوسیالیسم به وجود آورد.

بسیاری از احزاب و سازمان‌های متحد با اتحاد شوروی و چین سوسیالیستی سابق، بعد از استحاله دولت این کشورها، به احزاب رویزیونیستی تبدیل شدند که در بین طبقه کارگر سازش طبقاتی، کوتاه آمدن در مقابل بورژوازی خودی و مذاکره با بورژوازی به جای مبارزه برای احقاق حقوق خود را دامن می‌زدند و می‌زنند.

با سرنگونی پرولتاریای شوروی و چین توسط بورژوازی، تأثیرات انقلاب سوسیالیستی بر پرولتاریای بین‌المللی به شدت کاسته شد و بورژوازی با تمام ابزارهای ممکن از قبیل رسانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز آموزشی در کارخانجات و غیره ایدئولوژی خود را با شدت در طبقه

کارگر حقنه کرد: کمونیسم به تاریخ پیوست، کمونیسم یک اوتوپي بیش نبود، اگر کمونیسم امکان داشت سرنگون نمی‌شد، کمونیسم مُرد ولی مسیح زنده است (هلموت کوهل) و غیره. در عین حال بورژوازی توانست گام به گام جنبش‌های کارگری را در یک محفظه معیشتی زندانی کند. هر گاه جنبش کارگری روی یک خواست، بورژوازی را تحت فشار می‌گذاشت و می‌گذارد، به آن خواست نزدیک می‌شد و یا می‌شود، بورژوازی مسأله معیشتی و اجتماعی دیگری می‌آفریند و کارگران را مدتی با آن مشغول می‌کند.

تحت این شرایط برای سالیان طولانی طبقه کارگر در بسیاری از کشورها از مبارزه سیاسی عقب رانده شد و در مبارزه معیشتی، رفرمیستی و اکونومیستی غرق گردید.

برای درک عمیق این روند، ما به بررسی مبارزات کارگران در سه کشور نمادین می‌پردازیم:

هند: دولت هند در سال ۱۹۹۱ خصوصی سازی گسترده‌ای را اعمال کرد. در این روند میلیونها کارگر بیکار و آواره شدند. مبارزات کارگران علیه این خصوصی سازی متمرکز شد. شرکت دهها میلیون کارگر در مبارزات خیابانی دولت را در وضعیت مشکلی قرار داد. مبارزات کم کم به مبارزات سیاسی علیه دولت هند تبدیل می‌شد. مؤسسات تولیدی با یاری دولت برای جلوگیری کردن مبارزات از صنفی به سیاسی، صدها هزار کارگر را اخراج کرد. از این لحظه به بعد مبارزات علیه اخراج کارگران شکل گرفت، زمانی که صاحبان کارخانه مجبور می‌شدند برخی کارگران را به کار خود برگردانند، با دستور دولت مزدها را کاهش دادند. لذا مبارزه علیه کاهش دستمزد متمرکز شد، سپس ساعات کار را افزایش دادند و در گام بعدی کارگران را قراردادی به کار گرفتند. به این جهت مبارزه قدم به قدم از این شعارها عبور کرد: "خصوصی سازی را متوقف کنید!"، "کار قراردادی را لغو کنید!"، "مشاغل را نجات دهید"، "کار شایسته، دستمزد شایسته!"، "دستمزد عادلانه، شغل پایدار"، "معیشت را نجات دهید". "نه به کار ۱۲ ساعته" و... چنان که ملاحظه می‌شود دولت با تنگ کردن امکانات معیشتی و رفاهی، مبارزات کارگران را به طور کامل در یک حصار اقتصادی و رفرمیستی قرار داده است.

با تمام این طرفندها، طبقه کارگر هند بر دو محور که ضرورت حیات و زندگی‌اش بود ایستاده است:

- ۱- اتحاد با متحدین استوار داخلی‌اش "کارگر، کشاورز اتحاد اتحاد" و
 - ۲- اتحاد با همه هم طبقه‌ای‌هایش در کلیه کشورهای جهان. "کارگران جهان متحد شوید!"
- این دو شعار نمادین تا به امروز صحنه مبارزات کارگران هند را پوشش می‌دهد. ولی مبارزات عملاً طبق تاکتیک‌های دولت و عدم حضور یک حزب قدرتمند کمونیست سراسری، همچنان بر خواست‌های معیشتی جریانی دارد و دولت توانسته است طبقه کارگر را در این چارچوب محدود سازد.
- فرانسه:** دولت آلن ژوپه (۱۹۹۵-۱۹۹۷) مزایای بازنشستگی کارگران بخش دولتی و عمومی را لغو کرد و به سطح بخش خصوصی رساند. مبارزات کارگران و اقشار میانه با شعارهای "همه با هم، همه با هم" و "از خدمات عمومی دفاع کنیم" برای مدت یک ماه اقتصاد فرانسه را فلج کرد، دولت ژوپه مجبور به عقب نشینی شد، تاکتیک دیگر دولت در نگهداشتن مبارزات کارگران در حصار رفرمیستی و معیشتی، اخراج بی رویه کارگران به ویژه کارگران جوان بود. کارگران صنعتی، خدماتی و فکری با شعار "کارفرمایان اخراج می‌کنند، کارفرمایان را اخراج کنیم" و "مقاومت، مقاومت" علیه تاکتیک دولت به خیابان‌ها ریختند. این مبارزه که کاملاً معیشتی بود برای مدت‌های طولانی ادامه داشت. این ادامه کاری دولت فرانسه را مجبور به برخی عقب نشینی‌ها کرد. دولت سارکوزی برای انصراف زحمتکشان از تبدیل مبارزه اقتصادی به سیاسی، تاکتیک دیگری را در پیش گرفت. افزایش سن بازنشستگی از ۶۰ سال به ۶۲ سال. مبارزات زحمتکشان و کارکنان متوسط

جامعه فرانسه به طور واقعی با شعار "نه به بازنشستگی در ۶۲ سالگی" روی بازنشستگی متمرکز شد. این مبارزات در شرف پیروزی بود که دولت فرانسوا اولاند قانون کار تازه‌ای را که به محدودیت بیشتر حقوق کارگران می‌انجامید، روی میز نهاد. مبارزات کارگران با شعار "قانون کار؟ نه، متشکریم!" و "بیشتر کار کنیم و کمتر مزد بگیریم" علیه این قانون تمرکز یافت. دولت مکرون قانون بازنشستگی در ۶۴ سالگی را به میان آورد. کارگران و دیگر زحمتکشان و نیروهای بینابینی فرانسه با شعار "مکرون، اصلاحات را پس بگیر!" و "همه چیز را متوقف کنیم!" علیه این قانون بسیج شدند.

دولت‌های فرانسه توانسته‌اند تا کنون مبارزات زحمتکشان و کارکنان فقیر جامعه را عملاً با تاکتیک‌های مزورانه خود در چارچوب رفرمیستی، سندیکالیستی و فقط اقتصادی محصور کنند. ولی طبقه کارگر فرانسه بر دو شعار اساسی و حیاتی ایستادگی کرده است: "زنده باد همبستگی" و "کارگران جهان متحد شوید!".

ایالات متحده آمریکا: در سال‌های ۱۹۹۰ بسیاری از شرکت‌های آمریکایی مؤسسات تولیدی خود را برای استفاده از کارگر ارزان به کشورهای آسیایی، آفریقایی و یا دیگر مناطق جهان منتقل می‌کردند. مبارزات کارگران آمریکا در این سال‌ها اساساً با شعارهای "مشاغل ما را نجات دهید"، "اتحادیه‌های کارگری را حفظ کنیم"، "آسیب به یکی، آسیب به همه است" و "همبستگی برای همیشه" جهت جلوگیری از انتقال کارخانجات به خارج، بیکار سازی‌های گسترده و فقر تشدید شونده جریان داشت. طی مبارزات سالیان طولانی، اتحادیه‌های کارگری قدرتمندی شکل گرفتند و پا بر عرصه سیاست گذاشتند. در عین حال شرکت‌های غول آسای بین‌المللی نیز در استعمار نیروی کار آمریکایی حد و مرزی نمی‌شناختند. دولت آمریکا اختیارات بی‌حدی را برای این شرکت‌ها به رسمیت شناخت. اولین کار این مؤسسات تولیدی و خدماتی غول آسا کاهش دستمزد کارگران بود. مبارزات کارگران با شعار "از حقوق کارگران دفاع کنید!"، "حقوق کارگران، حقوق بشر است" و "طمع شرکت‌های بزرگ را متوقف کنید!" علیه این تضییقات سمت گرفت. این مبارزات هر روز گسترده‌تر می‌شد و برخی شعارهای سیاسی نیز به طور جانبی در صفوف مبارزان در خیابان‌ها به گوش می‌خورد. دولت تاکتیک دیگری به کار گرفت، حقوق کارگران را به وسیله شرکت‌های بزرگ کاهش داد و به ۷,۲۵ دلار رساند. کارگران و زحمتکشان آمریکا مبارزات خود را با شعار "برای ۱۵ دلار مبارزه کنیم"، "با ۷,۲۵ دلار نمی‌توان زندگی کرد" و "دستمزدها را افزایش دهید!" علیه آن سمت دادند. در سال‌های بعد به ویژه در دوران حاکمیت قشر فاشیستی بورژوازی آمریکا و دولت ترامپ، مبارزات کارگران تا اندازه‌ای سمت و سوی ایدئولوژیک سیاسی گرفت و قدری پای خود را از معیشت بیرون گذاشت. "کارگران برتر از میلیاردرها هستند"، "انسان‌ها بر سود مقدم‌اند"، "طمع شرکت‌ها به همه ما آسیب می‌زند" و در مقابل شعار ترامپ "اول آمریکا"، کارگران و زحمتکشان این کشور شعار "اول کارگران" را روی پرچم خود نوشتند.

ولی مبارزات کارگران آمریکا به لحاظ عملی و سمت‌گیری کلی، معیشتی، سندیکالیستی و اساساً اقتصادی باقی ماند.

اگر ما به مبارزات طبقه کارگر در کشورهای مختلف دقت کنیم درمی‌یابیم که تقریباً کارگران تمام کشورها در این محدوده معیشتی و کاری محصور بوده و هستند.

این واقعیتی‌ست که در بسیاری از کشورها مبارزه عمومی مردم و در مرکز آن طبقه کارگر تا حد سرنگونی رژیم‌های این کشورها پیش رفته است و در برخی نیز موفق به سرنگونی رژیم حاکم شده‌اند ولی این مبارزات هیچگاه به مبارزه برای رسیدن به آلترناتوی سوسیالیسم نینجامیده، در حیطه

سرمایه‌داری مانده و پس از لحظه‌ای در همان ساختار سرمایه‌داری فروکش کرده و مجدداً به سطح درخواست‌های معیشتی و رفرفر می‌نشیند. لذا مبارزات طبقه کارگر در سطح بین‌المللی از پس از فروپاشی اردوگاه‌های سوسیالیستی تا کنون، هیچگاه مبارزات انقلابی نبوده است. فقط در برخی کشورها مثل ایران که در ۲۰۲۲ کارگران در بیانیه‌های شوراهای کارگری خود از مبارزه علیه استثمار و علیه سرمایه‌داری سخن می‌گفتند، و یا کارگران ونزوئلای که از مبارزه به خاطر سوسیالیسم بیانیه می‌دادند، این مبارزات لحظات کوچکی تئللو می‌کرد و خاموش می‌شد.

۳- برخورد کمونیست‌ها به مبارزات کنونی طبقه کارگر:

هر موجود زنده‌ای منجمله انسان برای زنده ماندن باید غذا بخورد، مکانی برای استراحت داشته باشد و امنیت زندگی او تضمین گردد. اساساً طبیعت برای هر موجود زنده‌ای این امکانات را فراهم می‌کند. ولی در جوامع انسانی به ویژه در جوامع طبقاتی، منافع طبقه حاکم درست برخلاف قوانین طبیعی عمل می‌کند؛ استفاده اکثریت را از غذای مطلوب برای زندگی محروم می‌سازد، امکان داشتن سرپناه را برای اکثریت جامعه غیر ممکن می‌کند و امنیت اجتماعی این اکثریت را در خطر می‌اندازد. لذا مبارزه کارگران و زحمتکشان برای تحقق کامل این سه زمینه که محیط زیست را نیز دربرمی‌گیرد، مبارزه‌ایست محقانه برای ادامه زندگی سالم.

کارگران و زحمتکشان برای زندگی خود و برپا نگهداشتن کل جامعه باید کار کنند. ولی این کار نباید امور دیگر آن‌ها را با خطر مواجه سازد. هشت ساعت کار روزانه کارگران در جامعه سرمایه‌داری برای دسترسی آن‌ها به معیشت کافی، در اختیار داشتن سرپناه و امنیت اجتماعی کفایت می‌کند. ولی ساختار سرمایه‌داری برای رسیدن سرمایه‌داران به ابر سود، راضی به کار روزانه ۸ ساعته برای کارگران نیست. بیشتر طلب می‌کند. لذا مبارزه برای ۸ ساعت کاری روزانه یکی از زمینه‌های مهم مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی است.

انجمن انترناسیونال کارگران در کنگره ژنو (۳ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶)، پیشنهاد مارکس را به تصویب رساند:

«محدودیت روز کاری، نخستین شرطی‌ست که بدون آن، همه تلاش‌های بیشتر جهت بهبود زندگی کارگران و رهایی از استثمار، شکست می‌خورد. ما ۸ ساعت را به عنوان سقف قانونی روز کاری پیشنهاد می‌کنیم.» در همین مورد مارکس نوشت: «بنابراین، ایجاد یک روز کاری عادی، حاصل یک جنگ داخلی طولانی کم و بیش پنهان بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر است.» (کارل مارکس – کاپیتال انگلیسی – جلد ۱ - صفحه ۳۲۷)

امروزه نیز طبقه کارگر در سطح جهانی علیه حرص و طمع بورژوازی باید برای کاهش ساعت کاری روزانه تا ۸ ساعت بجنگد. این جنگ اساس و نقطه آغازین همه جنگ‌های طبقه کارگر، دیگر زحمتکشان و نیروهای مترقی علیه سرمایه‌داری‌ست. انگلس چنین می‌گوید: «وضعیت طبقه کارگر نقطه آغازین همه جنبش‌های اجتماعی امروزی‌ست.» (انگلس) لنین به درستی می‌گوید: «خودجوشی شکل اولیه آگاهی است» (لنین).

در نتیجه مبارزه به خاطر روز کاری ۸ ساعته، افزایش مزد برای برآوردن نیازهای معیشتی، داشتن سرپناه و مبارزه به خاطر دفاع از دموکراسی و امنیت کاری و اجتماعی سنگ بنای مبارزات سرنگون ساز کارگران می‌باشد. ما کمونیست‌ها از این مبارزات با شور و شوق پشتیبانی می‌کنیم. هر چه این مبارزات گسترده‌تر و متحدتر به پیش رود، شرایط وحدت طبقه کارگر، تکامل آگاهی آن و توان این

طبقه در پذیرش آلترناتیو سوسیالیسم از جانب جنبش کمونیستی بیشتر می‌گردد و سرنگونی سرمایه‌داری نزدیک‌تر می‌شود.

ولی مبارزات کارگران از زمان فروپاشی اردوگاه‌های سوسیالیستی تا کنون روند نزولی داشته است. از مبارزات برای سرنگونی بورژوازی به مبارزات معیشتی، اکونومیستی و تریدیونیونیستی تبدیل گشته و سرمایه‌داری آن را مهار می‌کند و چون در مهار سرمایه‌داری ست و برای این ساختار خطر ندارد و در درون این ساختار حرکت می‌کند، از طرف دولت‌های سرمایه‌داری اجازه تظاهرات و اعتصابات نیز برای این درخواستها داده می‌شود.

خواستهای معیشتی، اکونومیستی و تشکلهای اتحادیه‌ای همیشه در چارچوب سرمایه‌داری ست. ولی در سرشت و ذات طبقه کارگر سرنگونی سرمایه‌داری نهفته است. طبقه کارگر امروزه این ذات و سرشت را بالقوه در خود دارد نه بالفعل. فعل آن همان مبارزات اکونومیستی است. اگر هم سندیکا و یا اتحادیه‌ای درست می‌کند خصلت سندیکالیتی و اتحادیه‌گری دارد. مبارزات امروزه طبقه کارگر در سطح بین‌المللی به هیچ وجه خصلت انقلابی ندارد زیرا در جامعه سرمایه‌داری ماندگار است. ماندگاری طولانی خواستهای کارگران در سطح معیشتی، اکونومیستی و تریدیونیونیستی، به نفوذ هر چه بیشتر اندیشه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش کارگری می‌انجامد، کارگران را فاسد می‌کند و آن‌ها را از هر گونه مبارزه‌ای باز می‌دارد.

مارکس در این مورد گفتاری را دارد که برای امروز نیز در تمام جنبه‌هایش صادق است. او در مورد اعتصابات می‌گوید: «در عین حال، حتی اگر کل وضعیت بردگی را که در سیستم مزدی نهفته است، به کلی کنار بگذاریم؛ طبقه کارگر نباید نتایج نهایی این مبارزه روزمره را برای خود بزرگنمایی و در آنها مبالغه کند. آنها نباید فراموش کنند که در این مبارزه روزانه و دائمی، فقط بر علیه معلول‌ها مبارزه می‌کنند و نه بر علیه ریشه و عللی که آن مشکلات و نتایج را بوجود آورده و خلق کرده است. که این مبارزات روزمره و دائمی فقط جلو موانعی را که موجب بدتر شدن وضع اوست، می‌گیرد، ولی جهت آن را تغییر نمی‌دهد، که آنان آرام بخش و مُسکن به کار می‌برند، ولی بیماری را معالجه نمی‌کنند. بنابراین، کارگران نباید تماماً در این نبردهای ناگزیر پارتیزانی، جنگ و گریزهایی که دائماً از تعرض لایق‌قطع سرمایه و یا تغییرات در بازار، ناشی می‌شوند، غرق شوند. آنان باید درک کنند و بفهمند که سیستم موجود، با همه فلاکتهایی که به آنان تحمیل می‌کند، در همان حال و توأم شرایط مادی و اشکال اجتماعی لازمه برای تجدید ساختمان و بازسازی اقتصادی جامعه را نیز فراهم کرده است. کارگران به جای شعار محافظه کارانه: "دستمزد عادلانه برای روز کار عادلانه" باید این شعار انقلابی "الغاء سیستم مزدی!" را بر پرچم شان نقش کنند.» (مارکس - ارزش، قیمت و سود)

انگلس با پشتیبانی از مبارزات معیشتی کارگران، آن‌ها را به وظائف آینده‌شان رجوع می‌دهد: «اعتصابات مکتب نبرد کارگران است که در آن خود را برای مبارزه بزرگی که اجتناب ناپذیرست آماده می‌سازند؛ اعتصابات مانیفست سیاسی شاخه‌های مختلف صنعت است که به جنبش کارگری نیز پیوسته است.» (انگلس - "وضعیت طبقه کارگر در انگلیس")

انگلس سوسیالیسم را در نظر دارد. کارگران در جریان مبارزات روزمره، باید خود را برای نبرد آینده مسلح سازند، باید افکار خود را تا سطح قبول آلترناتیو سوسیالیستی تکامل دهند و برای این آلترناتیو مبارزه کنند.

ولی گفتن باید... باید... چیزی جز اراده‌گرایی نیست.

برای رسیدن به سوسیالیسم، کارگران "باید" تا قبول این آلترناتیو رشد و تکامل یابند ولی این واژه "باید" به مفهوم ضرورت است و نه فرمان. یعنی ضروریست که کارگران تا این سطح تکامل یابند. این تکامل نیز در روند مبارزه طبقاتی درونی طبقه کارگر: مبارزه خط پرولتری علیه خطوط سازشکارانه بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش طبقه کارگر صورت می‌گیرد. «رشد پرولتاریا در همه کشورها ناشی از مبارزات درونی‌ست» (نامه انگلس به بیل - ۲۸ اکتبر ۱۸۸۲)

ولی چه نیروئی این مبارزه را به نفع خط پرولتری سازمان می‌دهد و به پیش می‌برد؟ این نیرو، دیگر طبقه کارگر نیست بلکه جنبش کمونیستی جهانی‌ست. جنبش کمونیستی وظیفه دارد سطح دانش و خواست طبقه کارگر را تا درک این امر رشد و تکامل دهد «که تنها ابزار رهایی طبقه کارگر انقلاب‌ست، و این انقلاب فقط به وسیله طبقه کارگر سازمان‌یافته امکان‌پذیرست.» (بندی از اساسنامه کنگره کارگران سوسیالیست فرانسه که مارکس آن را تنظیم نموده است)

اگر جنبش کمونیستی نتواند به این وظیفه سترگ خود عمل کند، طبقه کارگر قادر نخواهد بود مبارزات خود را تا سطح مبارزات انقلابی یعنی مبارزه آگاهانه جهت درهم کوبیدن نظام سرمایه‌داری و برقراری ساختار سوسیالیسم، ارتقا دهد.

نظم کمونیستی

۲۴ تیر ۱۴۰۵